

۲۰۱۵۴۰۰

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

داستان رزم رستم و سهراب

ابوالقاسم فردوسی

ه کوشش: امیرحسین جمالی



سرشناسه: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. عنوان قراردادی: شاهنامه
برگزیده. عنوان و نام پدیدآور: داستان رزم رستم و سهراب / تالیف ابوالقاسم
فردوسی؛ به کوشش امیرحسین جمالی. مشخصات نشر: تهران: بانوی دریا،
۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۶۴ ص. شابک: ۶-۱-۹۵۳۴۸-۶۲۲-۹۷۸.
وضعیت فهرست نویسی: فیبا. فروست: گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه
فردوسی: شعر فارسی قرن ۴. شناسه افزوده: جمالی، امیرحسین، ۱۳۶۹
گردآورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۱۴ش / PIR۴۴۹۱. رده بندی دیویی:
۵۲۰/۲۱ / ۸۱. شماره کتابشناسی: ۵۲۰۱۵۱۷



تهران: اتویان پارس، شهرک شهید توفیقی، بلوک ۴، واحد ۴
تلف: ۲۲۹۷۱۵۱۰۰

گلچین اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

داستان رزم رستم و سهراب

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: امیرحسین جمالی

ناشر: انتشارات بانوی دریا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۶-۱-۹۵۳۴۸-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال

فهرست

۵	 مقدمه
۱۱	 زاد سهراب از مادرش تهمینه
۱۲	 رستادن افراسیاب بارمان و هومان را به نزدیک سهراب
۱۴	 رزم سهراب با شربت فرید
۱۷	 نامه گزیده به نزدیک کاووس
۱۹	 گرفتن سهراب دژ سید را
۱۹	 نامه کاووس به رستم و رواندن راز زابلستان
۲۲	 خشم گرفتن کاووس بر رستم
۲۵	 لشکر کشیدن کاووس با رستم
۲۶	 کشتن رستم زنده رزم را
۲۸	 پرسیدن سهراب نام سرداران ایران از هجر
۳۳	 تاختن سهراب بر لشکر کاووس
۳۵	 رزم رستم با سهراب
۳۷	 بازگشتن رستم و سهراب به لشکرگاه
۴۰	 افگندن سهراب رستم را
۴۳	 کشته شدن سهراب به دست رستم
۴۴	 نوشدارو خواستن رستم از کاووس
۴۷	 زاری کردن رستم بر سهراب
۴۹	 آگاهی یافتن کاووس از آمدن افراسیاب
۵۰	 لشکر کشیدن سیاوش
۵۳	 نامه‌ی سیاوش به کاووس
۵۵	 خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن
۵۶	 پرسیدن افراسیاب موبدان را از خواب

- ۵۷ رای زدن افراسیاب با مهتران
- ۵۹ آمدن گرسیوز نزد سیاوش
- ۶۱ پیمان کردن سیاوش به افراسیاب
- ۶۲ فرستادن سیاوش رستم را به نزد کاووس

www.ketab.ir

مقدمه

الفقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر نمایندگان و گویندگان ما در این هنر به پای او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که درجه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شرایع سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است. به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده دروغا شده بسیاری بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه در ما معلوم است اندکی از بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در فریه زان ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوست. فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می‌توان در بای جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوبی آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می‌برد و تمام دارایی خود را از دست می‌دهد و در پایان عمر تهیدست می‌شود چرا که عشق به ایران و ایرانی تا آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنرا که در خطر نیستی و فراموشی می‌دید احیا کند و بتواند از

بلاغت و فصاحت معجزه آسا و شیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدایی کرد. تا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش بر می آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان ماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که «شش» بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی وی را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره نویسان در شرح حال فردوسی نوشته اند: که «به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت و علت این اشتیاق آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجاییده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم ساختن متن شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و اگر فردوسی تقدیم منظوم خود را به پادشاهی لازم می شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خبردار این گونه آثار بود، روی می نمود و به هر حال نمی توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که هنوز روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی، تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گنجینه آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بوده است و بس».

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بیژن و گرازان و

یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرای دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می‌شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من
ثربا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من بر او چون چشم بیژن
در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می‌بینیم:

در ایران هشت بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است
و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و منیژه حکایت می‌کند تا بدانجاکه تدوین آن‌ها را در ایوان‌ها و بر دیوار خانه‌ها نیز نقش می‌کرده‌اند. فردوسی باین آچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی‌آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فراوانی است که زیاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده می‌شود، هنر به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیچید بر خویشتن بیژن	که چون رزم ساز بست تن
ز تورانیان من بدین خنجرا	ببرم فراوان سران را
به پیمان جدا کرد از او خنجرا	به چربی کشیدش به بند از دلا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نینی که این بدکنش دیمنا	فزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم

شاهنامه درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظیم و جاودان خود را بدو تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن سر بدیع باشد و سرانجام محمود غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه رخ گرفتم به فال
همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم چراغ راز بخشیده‌یی
پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن بردن آسان نبود
جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پادشاهی
جزاز نام شاهی نبود افسرش
که اندر خور باغ بایستی
اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتیم سال به سال
بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود
که او را کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد
چهاردار چون او ندارد بیاد
از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر آشنایی با پادشاهی بزرگ بوده که شاهنامه خود را بنام او داد و آخر کار قرعه بنام محمود زد. گویا این امر در شصت و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهکار به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظومه زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد

بزرگوار نبودند در حالی که او نیازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نבشتند یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش مزدورشان
جز است ازیشان نبه بهره‌ام	بگفت اندر احسنتشان زهره‌ام
سر دره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دل خسته شد

در همین حالی که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از دست دهقان زاده بزرگوار طوس افتادند. و او را به صلات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به شاعر می‌داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز بی‌ترتیب و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یاست. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سروده بر آن همت گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن به اخذ و نسخه دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به پادشاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فردوسی از ارتکاب این اشتباه آید که می‌بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غزنین به فارس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غزنین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنی تعهد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت چنانچه بنابر همان روایت همه درهم‌های محمود را به حمامی وقفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و نژادی و دینی است. فردوسی در شاهنامه

بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک بودند و او و فرزندانش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می‌گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامهای فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و مانند همه شیعیان در اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فاضلی او هم از جای جای شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشته‌کننده بردار کننده هر معتزلی و هر فلسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کاسی خشک خام‌اندیشی بود و فقط با خام‌اندیشانی که به گرد او زیان بآب تابان اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می‌گشودند سر سازگاری داشت. به با آنکه مرد درست اندیشه آزاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاد، مرد نهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد و زندقه بی پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دام بلاگریخت و از غریب به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه پرد و شش ماه در خانه آن اراده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چندی نماند سی ایمن شد از هرات به طوس و از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعه بنام باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او را بیم نیغ محمود لرزان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی افزایشها بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باژ» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.